

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



در کتابخانه جامع المیرزا قاسم خان

مجلس



PE4601

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گلگشت نصیبان بهارین طبع سر بهستان شوق سیر و قلمون وز گین خیالار حجتیه
ذوق تماشاگرانگون از بخت بیدار مددی که بازار سرایا پهای بنیای فیه که احاطه بنای و کسای
کیفیت قضای شک بستاش خاطرشتان از سر عجب بهشت اقلیم در سیر نمودن است با جبار به مقام
آفرینش بهشت بهشت بر روی بنیدگان کشودن بجان مدد طرفه طلسم عقل فریب تجرد و زنگاری یعنی بازار
بخا صنادید است که حکم قضایم بندگان یا سکان جناب است تاب بدو و اعظم و قدوه امنای انصاف
رفوق چه و مجد و دهر و زلیخته زخارف و فیروز صاعده صفا عذره و علا علاج معارج خجسته ارتقا محجود
بختیاری ممد بساط عالی تباری زینده و سنده فرمانروائی مرجع نشین چار باش کشور کنانی اعظم عمائد گردون
رج اما جد فلک جناب اشرف اکابر بلند و دو دران اکبر عالی حجت خاندان بدر برج طالع سها یون مهر سپهر
ابن مقرون می مرام خود و احسان موجد توابعین بر تو افتنان نور سیاهی شرف بلند آخری های ارج سعاد
و پاک گهری بگزیده و موجودات جهان خلاصه اسباب دایره انسان وجود و موجود عقل و عشرت نازش ملائک و افتخار
بشر و کوش نیست نماز از حسن نیست آبروی طهارت و وضو از پاکیزگی طینت مذوح خاص عام مقبول کافه آنان مژده

از کلمه بزرگ است
معاجز و معجزات
در این و آن
در کمال و کمال
از کمال و کمال
از کمال و کمال

طریقه ششاس بر طلب بدعا و حاضران حضور کریم است
 مکتوبه در این باب
 میان دوام از این باب
 معبودان که در این باب
 سرور و شرف و جلال
 نهاده است
 نشان و علامت
 نزد ایشان

قرینه ششاس بر طلب بدعا و حاضران حضور کریم است
 با خطاهای عمده سرور و شرف و جلال
 آنها دلداد و بر یک لطیفه گوئی و نکته پردازی و ترفیع هر یک
 و کارکنان کارگاه عقل محکم اهل قلم عطار در قلم خلی
 زمان از صدمه حوادث در مانج در محکم دیوان عدالتش
 حکومتش و مسلمانان مبتدیان و گزین و شان بنش بقول کنیری
 گرمی بازار و عفو و صبر و رحمت و عفو و صبر و رحمت
 و پیش چهره و مقرز قهرش جبروت برق از افعال
 و صفت بطعش باخوان خلیل خرد با غور آموه جنگ و الا قدر
 مقروض و ماص رفیع و اقبال جلای آینه عظمت و تانها
 و چون بهشتی و قلوب فلک فرخ خالی حاجت دای صاحب
 سلطان جهان پایتخت و عینش در عینا این نور و
 ناز و تفریش کند اندوه پرواز و کمالش فزون از حد
 برورش صد خرو و جرم و زار قدر او پشت فلک خم و
 و مکر از قیل جلد چون باد و کله و کوه و در آید بغیر
 و بر بر اوست و در شب و روز و نشاء طعید و نور و زوال
 صد حسن بر و نه دارد و در و عین این یاد و زبان
 از در و عظمت و امور ریاست و عقده است و کمال
 حوائج چون برای بر این داد و نظام در در و ابواب
 نیمی را در نشو و خرومی و نگهبان هر نا توان از قوی
 سرافکند و سبحان انداز بر تو بختی بسیار و فغان و کار
 با گاه فلک پناهنده آینه جهان

مکتوبه در این باب
 میان دوام از این باب
 معبودان که در این باب
 سرور و شرف و جلال
 نهاده است
 نشان و علامت
 نزد ایشان

طریقه ششاس بر طلب بدعا و حاضران حضور کریم است
 مکتوبه در این باب
 میان دوام از این باب
 معبودان که در این باب
 سرور و شرف و جلال
 نهاده است
 نشان و علامت
 نزد ایشان

[illegible]

مستور و حرم و حرم
مستور و حرم و حرم
مستور و حرم و حرم
مستور و حرم و حرم

[illegible]

فوق الدار

از آن روز به بعد
از آن روز به بعد

مهری است در پیش

فی ۱۲ خرداد ۱۳۰۲

دین نامی از نامی
بروید و از نامی
الحمد لله

از انچه

مستطیل
مستطیل
مستطیل

...

معذرتی فرمائی کہ
 جہاں فیض و توفیق ہو وہاں
 روزانہ لفظ کر سہارا
 حب نعلین و عطر و دھواں
 وایں انداز نگاہ و سلیقہ
 معنی و سبب و تائید
 تکریم و ارادان و تہنیت
 وایں اہل بیت و سراج خدایہ
 صلوات اللہ علیہم اجمعین

[illegible]

مهرخان القباض خاطر تماشای کنی مجمع لستان باقلعه زعفران از هر درسی که کنی به حق آرزو
نیر آن شک لستان مربع از رنگ چه حساب هر طرف از کثرت میوه باغ بهاری می جانب با فراطی حد کن
عطاری صدای شبدردن فواکه متوجه طالب سبک است از اسبهای معلوایت فخرتیه بهمن با بر سران
مقتضیها طلیح خوش رنگ گدازد زین مست با عیان فروشنده گان خوش را با نیرشان طرفه لغت گاه
با نفضال قیامت میان اگر طوطی است از لطیف و از نیش سامعه حمله اخلاط شاد رنگین تغییر و اگر گوشتی
خوشترگی پرورش لای لهما و ام تخمیر آهوبره از چشم ستانه خانه باز از و زغال از فرط پندگی قابل بر
در کنار باغ فخره در سیر رحمت دل در عیش نشاط نور ذریعت خاطر از رفتن بگره جانب بر کشیده و از نو
هر دوکان از دوکانداران به سیاحت ستاره درخشان به جز از حسن لطافت باز از دیداری ماکلفان
نفسی در نی من توده توده دوکان انبار و به شتی مطلوب نیاده اند بهش شسته ی این در کنار
نرخی رسته اند که در کاره که است و می بین نگار به شکست بروی جهان بگمان به بهشت هم که خود
عنا الگوان جواهر تعریف کان جهری زریب خنجه تحریر میگرد و سبحان جهری
جادر و گاه از پناه در بخشان حسن لعل بی بها و صدق لبر ای ادرانه کینا یاد و ادرالووی مبارک
فی قیاس سزاوارنده و سلسله نظریات راجع به شک گاه در کنار با عقده پروتینه پاکت در
آن لسان شبنم چون بی آب گنایند و گوش سامعان الضافه قرین فی فی جنب
زمان پر و آن بازگشته و یا بو بخر جالت از چرخ حدت خن بگره لنگوی لعلش چون درین بلند و
رسیده عقبه بقیه بنما نثار با قافله شتران می بلبل گردیده گوهر صدق اگر میدان مقابله بهای خسار
مقدم دعوی سپرده تجویز ازانی نسیم دیا از موج صدایانه بر پشت نهوده و یک عیش گیتی چه در از نیش عقده
پراخته که با بی ابروینان آورده الضابطه ساخته از شک فراوانی که بر کانش دیا از موج شک انا
کمبر شیل و عقیق صحرانبارش و حکم من بخشا ای شکای که بر روی دوکان بهشت پیش جید از فخره
در دایران نقد جان معانه پندیده از دایران بگازتاب توان هیچگاه به پیش لای جان و راه که از قرین از
از این دل و قرا لعل شجر عشق اگر کند زوال قرن خریدی اندام ظلمت استخوان بی نعل مدام بهر در

در معینه ۱۲
نام سبط عاشق و
سلامه در بلاد کرم
بسی از ایشان
سلامه شاد باب فضل
چو بختی با من جلد ۱۷
سکون پس بعد از
سلامه غزل

جان کج کل شکستین انداخته تا به توان دین ایمان آری هر جوان چون گیسو گان شناخته دلمای توان
 سنگام تماشای هر درویشی بکنان صد باره و بدو دای لغت مشکبوش لیلی سنان اوی تلاش حق بخون
 آواره غنچه از حریت سر در گریبان تنگی و دمان آن گلبدن گل خندان گریبان دریده رنگ خندان سترن
 نوبی نرسن تن با جفت تمام عاشق جان بسته بهر جان کاش میسرگی صحبت عیش دلدادگان نریگی نگاه مان
 پناهنش از رشک لطافت تن صفای درون طهرین لایق روح و تاب خرد و پریان بر در دکان افتاده
 آرزوی سر تا خون از ان بای نگارین کتلب اکنون شتاخ قلم کلفشان فقرات لغت
 و کان کلف و روش است چشم بر در کلف و روش لغتی در اعنوش کل سید گلستان عانی است
 و بوی لایز غنچه باغ خوبی و زیبا بی دمان نگاه گلگشت نصیبان بهارستان حسن بخرازش از دست گلهای
 سبزی بی نیاز و پرده چشم تماشای گلزار غنچه عذارش را درق مرغی فانی خردار از خون شکر شکر است
 و کاش بصره عالم قدم نهاده شانه آشنایش بر عروس ازین مجله با غنوش تسکینشاده گل خسار پرا
 دل شکارش آب نابی دارد که بلبل بغیر قش از شعله آه آشنایان خود را با تش می سپارد از در شکر خنده
 شکرین دل گزینش گل چین گریبان چاک ازین شرم لطافت تن سیمین صفا آکنش روی سترن از شکر عمر
 بو فزیر یا حسین کثرت گلهای گنجت آگین کانش بونی مباح را بهیان چیده که در گرمی قناب ازین باها
 بغیر گلاب هیچ نمکیده بهیم سحری کتائب شایم گلهای کانش بزخاک شهیدان سجادم و صحن باز آتش
 بر آگندگی رویا و داغ بر دل باغ ارم سنگام سماعت تغیر و پذیرش پرده گوش سماع
 و دمان گلچیدن و در بر تریاس صفاش روح غنطران چون بوی غنچه آمده پریدن بر سوخته عاشق کشتی
 دزدیده دید نهایش ترک کج کلاه و در عالم عتات دست لب گرد نهنا عالمی داد و خواه گردن شاهان
 باریش بار دکانش در گوی گرفتاری دلدادگان گند آنگون از چادر گلدهش بر بر عیش مر و در شب
 بر در عید چنگل نزم رواج بار دکانان شک حور مار کوه برین پروین را نگاه پسند و دیده قبول
 و در پایش دکانش بریزش ریاضین توده توده روکش چمن فصل بهار و از کف پای را بهیان آن
 سخن سانی داغ عشق آشنایان کار هر گوشه و دکانش از ریاضین بو قلمون و حکم گلشن و هر سباز

عن ابن عباس

عنبرین طرہ مشکین جعد و بکیر

از ان سر برمی آرد اخگر

فروخته از شبکه حوالی حیره

پرخان حبوہ گرہ

۲
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

منزل خونی جہانگیر

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع الرحمن

الحمد لله رب العالمين

1944

۱۸

11/11/11

برای این منظور

2

١٠٠

نشی

...

11

12

...

15

11

مجلس شورای ملی
شماره پنجم - سال اول - ۱۳۰۲

جسم سیمین لبان ماه از تیره ابر و جلوه انگیزی در جنب لطافت گلگونی غذا کشش چهره تصویر مشق انگیز
در سبکست رنگ و بقابل تنگی و بان آن لبستان غنچه در باغ نهایت دلننگ گل شفا و صنی لبش بر لب
بالیده شاخ قناری لعل دکان شهید او دل باخته رنگ سپیده آن آفت دوران ایام مرگ عین به عاید
قبول بارگاه ناز پایش شهاب شفق در پشت فلک بدر چرخ و از ناز شعاعی در دست آفتاب تحفه کلان
بنمای منطوری نظر و بدن تن نازش آرایش لباس فالسائی از یاد و دیار خویش فرج گانه است قطع
پویا و قبول جدائی گشته رنگ سوسنی در رخ حال رنگ بان سوسن از خود رفته لطافت ناز بچی منگام
کم کرده سخن رنگ گری بلای جان و آفت ایمان و از نظر زمینی سر سده در گوی آه و فغان آتش خرمین
برق سامان کشندگان بی کفن منگام درستی رنگ های دامن مکر برزدن کیفیت لب رخسار رنگ آوخته
طباب پیش وی آن دکان از چمن بیان صد لبستان و باغ شاداب برار بهار باج ستان جهان باشد
به ترتیب قافیه پر دخته سر و قدان لطافت زلفی اختیار بران دل باخته و اگر بدستی لون عنبی نشسته
و دنان پر خون لب شاهان کربت بهار گلزار با شاهان فرنگ گلجو در گردن رنگ سرخ خون شهیدان
سر ابرو زرد و دل داده لون سبزش حوران چنان بسته از بسته دهنان و لبستان شیفته گلانی طر خان نگین
و کشائی شجری تارک دنیا و مافیها در معن خوزیری بندگان بانی لطافت نافرمانی در نافرمانی منگام
عاشای ادای بادامی دل بهر پیر و جوان در قبول غلای نغمه جگر آتش اشتیاق آبی چون تشنه کمان
تفسیده لب به بیابانی بر خطبه حرارت آفتاب و بغیرای لطافت لب شربت خورکین و رنگ اری پیشین
بوی حسد دل و لعل چشم ناتوان اسیر دم با جان نوی سر و کار کیفیت کاسی شفا بخش هیایان پر غمده خاطر
دل فزوده و لطافت گوشتی جسم چهره و لعل طنان از یک پستان شیر خورده جلوه جسم کپاسی چون چهره پر افروخته
جنس صبر و متاع سکون لبان بنیه پاک سوخته لطافت رنگ ستری دل ز کف با عنان گیرش و بباله و
ناله لیلی سزاوار بهار رنگ پاییزی عروقی مثل مدحوی بی انبازی کیفیت رنگ نگاری سر ابرو بهار عجم
زخم سینه هر جگر بسته دل و نگار به تمنای دیدن رنگ طوسی آن دکان اختیار بی وطنی عزت و از وطن
طربسان از خوشن توج در مای لطافت قمری و عباسی و کاهی زورق تاب و توان تماشایان

سے لکھو

افغانستان

شماره کتابت از

ان فريدي

سنة ١١٠٠

استاذ

✓

11

۲۲

فوقاً فی الزباب
تفاعل بین
درستی ۱۱
چو بیده بلمحی غبار
آدمه ۱۱
یا نعم و نه بین
دخانی مسدود
آرخانات باز
یعنی سوراخ را
ساخته کار
بزرگ و خرد
چو گویند در میان
چو زبایدین کن
کمال خاری و

چرب زبان نمان بیا نش بر کفایت پیکر دار لیل را اگر از مودی ماه آسمان فکر سیده و کانش در سر نش
 بتدبیر زود در سانی شیر در زیر زمین هم گا و زبان کشند و در جنب لطافت کلیج و کانش نمان خوا پنجه آسمان
 از لباس خریداری عاری و کار گران و کانش هجوم خریداران شب و روز در گرم بازاری از تبر نیاز
 کارگاه ناز پناش شش شتابش کو اکب زیب خوا پنجه فلک و در جنب ملاحظت قرص سپر خوش نش پیر گرده ماه
 نس بی ملک سبحان اند اگر بوم تعریف شیر بالش قلم بردارم باید که اول بجای مداد از رنگ سق نقی
 بدست آرم زهی آب تاب کی کتب لوی عکسش جنگام خورد لب دهن ششاقان رشک معدن لعل ابدار
 اگر ندیده و چهره کلعداران از بس غیرت در بی آبی بر شبه نمان آبی سیده و آنقه از کل آن ذخیره لذت
 فراوان اندوخته و دانه های منتظران بر حسن لغز و رش سپید سوخته و در جنب صفای شیر و کانش شیر
 سپیده صبح هیچ نیز ندیده و دانه ششاش بر خال چهره فروزان مگر خان بالبداهته چرتکه سینه
 سیم تنان از صفای آرد و کانش صباحت و ارمستان و در دعوی تاباکی ماه آسمان بمقابل آن غل
 پشیمان بکلیف ششاقان اگر از دست صنعت آشنایر بختی نمان شکند اندخته فطر لطافت آن بخت
 ایجاد باقر خان او بلا ساخته سبحان اند طرفه نمانی است که هر رت پر لذت سراپا جلالتش الهامی نمان
 نهزار جان فد است و آنرا هر شکله اش ابر روی آنقه فرید پیدا دیده و ناخودا دیده سر سبزی گزین زبان نقشه
 لذت توانان خوش الطفت گا و دیده و جذبه کفایت گا و زبان منتظر خوانی در عین پیری قوت حلاوت نمان شیر
 گرده آتش در تنور آفتاب تابان است و نمود و در بران نمزله دیده آن جوهر پزان نگارین پنجه رنگام
 خمیر آرد دل بیتاب کشگان بیا کانه زیر پشت دست بالیدن بسا طور تیر نگاه بر چشم خنثای دل بگر سینه
 ریشان لبان پایز او دکت بر کشیدن و بر خوبالتیدن طرفه پنجه کار سیت که در کثرت تقریر هجوم خریداران
 حرف خامی بر زبان نمی آرد و بمقابل بیج و شر از بس هستی نفع خود و نقصان غیر روا میدارد سامان آلود
 الوان لیم و لذت و کانش از خاطر غریب الوطمان با آسایش خانه می بر باید و در دل متوطنان بطافت
 هر چه شوق خریداری می افزاید بآه تمام خدمت و کانش بر فلک بر پشت چمنده از انبار همیشه پشته کار
 لیل از فکر رسانیدن بگشت غافل نشسته بی فی انبار همیشه پیش روی و کانش کوه طور است که در افر

لوان الدان منبے
 رنگ رنگ چالوان
 سنجی حج لون آت
 مغنی رنگ دشت نمبار
 العتیم والد جماعت
 باکی سنجی رشت مال
 روزنی نازد کلس
 و کوسلی و عطل

[illegible]

[illegible]

برآورد چوب صندلی که بهنگام خرا طریز پایش جمع گردیده بر سر و روشنائی یاد لذت سرتابی که
 سالند تالاب انفرادی فرو بند و یاد معابد پریشانی بت پرستی قشقه از آتش بتنای سجده بران یار و رو
 پرستش لات و غری خندونی بی برسمای ماهر و یان بر جناد برید تا چهره آرایش نرمی گزید تا بر سینه
 نقسیده جگری لمینه شعله بقدر آتش از پراشتند انامل خوابسته هر دو پیش روی بساط سنگام خاتم نبات
 رخ و پیادگان شطرنج در دست برد قرار نظار گیان تیز گام حقه با چشم شلا مش بقصد بردن گویان
 ولدادگان از گردن زهر دمنم فرب مجوسه بازی زراد حسن شخته زهر صفحه چهره از کعبین خالدا دگر
 انداز خانه بر انداز بر سر لای که چشم فاشش تو شغل پله چفته گری غمره و ناز گردیده اجل بیچاره بر سر
 سلامت بگذریان میکین گریان دریده مرگان درازش بر جگر تماشایان به تیزی مت کار گردو
 فراق راه صبح و مسافرت نده بر دل جگر نایم از طرف نادره کاریت که تماشای لعبت ساخته اش
 طفل نگاه غم آن خوش برگردن بی نماید و کوک دریده تا ندیدنش چشم از گریه میکشاید بجان الله
 اگر از دست پر صفتش بیکسی بجز اطرسیده عنان صبر نظار گیان از دست اختیاری اختیار جدا
 گردیده و اگر بخت مهمل فیلی پر دخته چشم انصاف جز لال آسمان کجک پیشانیش تجر ز ساخته تماشای
 ناله محروم دستش لیلی مجنون اردباله دوان از طرف طفل ساخته اش مادران جهان خیر از طفلان تقویر پیدان
 دلربا لباس ملبری دست فرما و کمال صنعت آتش صوت عاشقان آبر پریشانی بهرید اندازا بود و تراوش
 رم طریز تیریا طیران همدگم گرد بستی درجی از آن بوس پر دخته ضمیر فطرت از بار یکی چراغی در آن روشن است
 شانه ساخته اش شادان بلند بر تیر بر سر بگزیدند و با کتال آتش لفت طره می از آن بر میدارند اگر صوت
 گردوی شکلی از علاج سازد بر سینه نازنیان عاشق دلباخته دست بوس نیندازد و تمنای گرداندن گوی
 محرومی دکان آن سر اماند ز راه نشتر فضا و خون گ جان بهایان از دعوی بت بی نیانه هر جنبی
 آبی دریا کارهایان تمام نماید لیکن نام آنها از نایب پشت کارش کیمای عمر ابدی بسایه صنوعات بوش و لید و
 صنوبر کیمیا از در بر پایشان میای حسی تنیر اکنون عسما جوان اوده کبا و گشت تعریف کان
 کجاست از چشم دو کمانساز بی لباز خرم و چی دارد که جان تماشایان بسان نخچیر اجل قدم راه سلامت

[illegible]

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه ملی ایران

رنگ خجالت بود گشت تندی ترسخ چنان غمزه حالاکش اگر غم سینه بسته تیرست که از کمان چو زهر است اکنون
و صبح زبان بر حنجرت بیاورد آشنای بوی کمان و کمانگر میگوید چشم بدو سنا لکن منظر ماه یکبار
کشیده میدارد عشق فتنه دلفناست از نای است دست بعقبه آشنای معرکه خیزری بهنگار آرائی بزارش ساز
عاشق سرای سوز و گداز چون سحر نام ز پرده قتل تماشا بیاورد بای دیدن کار تیغ و دو دم آبی سنا خشم
تاشای نگرش خجالتش مرغان بستان جگر و زهر که استخوان تیغ آریا بهانش کردن لدا و گان آشنای
دست کمان اگر طلعت فروزان آید آفتابان بدی از دست و پنجه رنگی بیاورد معرکه استخوان بقبت زرب
چرخ تیر می شمشیر توسته تاشای بیاورد تاشای گردش چشم فتنش و چون شود رنگ فنان آید بر آریا ده زله
در تماشای آن بی سناش هر سر و سینه که خشم آشنای تیغ و سنان نگاه و زهر گانش گریه تیغ سعی صدر مرموع
در معرکه و عاشق هیچ نبرده ای روی بخش و قتل سیران هر لحظه دست بعقبه تنها و در هر گذرگاهش نشو و نشو
کمان قیامت بر آید پیر صید خنجر و پیران غفلت گاه تیر تراز تریش رنگ و رنگش چنان بیکان بیاورد
زود تاشایش اگر دهرش بر صید این خطوط چین نرزه در دست کار مگر کان نشو و نشو رنگی در گان مجروحان گان
در شکست برق سوزان سوخته تند دیدن خنجر بران بلا گردان عالم نگاه و ز دیدن تیر بیکان آسمان سنا گانش
طائران سدره شکار و اجل خانه بدوش بی یار و دیار بر بالین حسرت سبازان بستر انتظارش تا دم دار و شمشیر
سلسله کون لدا و گانش برید تیغ فقدان ضبط آه و زاری و جگر بتیامانه و در و سلفش جان دل بر چرخ
کشیده که رب سقاری شمشیر بر پرده قتل لدا و گان صید تانید تیغ بر بند دست جلاد جاکتان
در صفت عشاق خنده و زهر لب دیدن بر نوک سنان سر عاشق دیدن تر سنجیدن سپه خاطر و مرغوب طبع
نائل هم گمردیدن آغوش پر زهره تراکت جلوه خرام ناز و خوش اندازی و حسن شوخ و شباب شیرین دل
آزادری در قبضه طرازی تغییر نایان گفتگوی تعریف طغیان قلم و خوش بانی و سنان عزم میدان شمشیر گان
شکار تاشای حسن فی تیغی که راه لب با سنگ سنان تاشای تانگی و شمشیر و خنجر خامه بد و تعریفش چیست شمشیر
خنجر خنجر نرزه قلم و صحنه چون طغیان سبازان سر بلند و تراکت مطالبه جبهه شمشیر قبول پسند بجان آینه و یکبار
با چهره فروزان غم از آتش موی کمان ساخته از لعل برق تیغ حشمت هر کی از دستم نشان معرکه زور و دلیری

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه ملی ایران

ز به چه مقابله در باخته و کافران و غور آنکه میدان کر بلاست و شهیدش مقصد لایان ربوبی خاک طبعی است
سجده و خاک و پیش سنگ چرخش دم کار زمان غیری بنالیده است ایحانی است که تائیدش از سینه آینه گنج است
روشته فی فی چرخش و نیست که بهنگام منان از دوشه شاخ یارگی بقصد نواختن بران گذشته و از بلندی
صوتش پرواز زانه آتش بار گوش سامعان خط و افروز رفته غلط کرد و مسکن غناش در فصل قضای است
ز دایم ساحت جدید جهان گردش سیرج امیرش با کیفیت شعله جلاله همان سجان اندر طرفه فی بیگانه گنج
روزی و شوق و غم نموده که صفای هر یک تجویز تشبیه بآینه حباب قبول نفرموده فی فی دم نور بار جلاله و بر ملا
سپندید با محبت بروی بی بی چشم دیده و آینه هر سلاح را برسان با چنان کج صفا رسانید که شهری محاکم
آزاد و پاره گردیدن میرتبه گمان گردانید زخم شمشیر دست آشنایش گردان جلازاعین عا و هر کی آشتا
برای سخن خجرت از راه پودر و تجویز جادو بنمای نشان سینه چون عاشقان آغوش کشا و بسو دای شش خون
بشورش برشته رگهای قلعه تاشی که ربط انگش هم رسانیده نستان نستان سر مار یک قلم قلم گردیده
سهر و میکس مویع برستم و نگیر و تارنگش تیزی هم و سماق سنگ و مرز پیش آن سنگ و بار از خردی آب
بی رنگ اکنون زن کوک خامه صرف و دخت قبای تحریر نعلین کان حیا طایف کرد
بهنگام تماشای صبا حیره حیا طحسین طاهرین نگاه در آتش شجاعت ز ناز ترقی نور چون لفظ
سوفالون و طغش مرمون گردن جان عاشقان بخور محو گردن قمار بند فرشتا بر روی سرست عید محبت نور
چشم کشاد لانت نصیحت احتیاج قوت بازویش امتحان سوزن جراح بس ناکوار تا در صفت لدا و کان
بعضی خرم ناز فرموده از دل حاضران صبر قرار یک قلم قطع پویند نموده بیدار خجسته که نبش آن بسته
و بهان با علم خواب بکده ما و ام الحیات حلاوت هزاره کفری کام و زبانش پسندید لال فلک
بج و محو و پسند بجای حلقه گریان مرمون هزل در آرزوی کسب و هم با یکی تکه آن و فصل قاتل فنا
لال از بن ناز بعضی و اگر بروی لیان نفاک شادی با وصف تجربه خرق و دهن بازش بخیر روی کار افتاد
نگاه نازش در صف عاشقان اگر صفت یک گرد و فاخته کردن بحال بر بندید هر کی از دل لدا و کان
بی اختیار گریان صبر چاک گردانید می قامت باقیاتش چون دست نرت قبای شادی قطع ساس

[illegible]

جانم بر سر یک تماشا نشین می نمود دل دریا خسته دل داده زاکت گزینشش بی تیغ جلالت
و کشته خنجر خنجر چاکش چون فرق جیب همیشه بسین چاک لطفت دیده دیدش زکرتش زکرتش
و صحن جانبلش از تشبیه موج دریا چون کین از فاست سرافقانش بقیای بیانی و خوش آوازی ازین نیت
در و غور و صفا سینه از پرده پرده چون جلوه ماه و بسط طایف و نورش چون از تابان و درخشان
فکر سیمای تشبیه در پس پیش در جنب لطافت ملک ویش گلزارها بس کس کم نعل و در شسته حیات
فرقش گشته دست در ارجل جامه سیب بر زم زم باقی در غنای است و حکله و سرکه حلوئی دلی نرانی
سفرش بخوزنری زیارت جایگان چون والی تهریش بر چالاک و در شسته التفاتش اما سره نوی
گریبان همیشه چاک چال از بسکه جدش ناگوار دله است و در دوازدهش عاشقانه سر بر نه حلقه شسته
نی نی در بارشته که درن بتلای طوق ملاست از اندازنری نوک خار جفا خلیه پاشته تابیده را با
چ و تاب سر و کار و میک گراندازه بر گره از یک نفسی در آواز قرصن ابر جگر خراشی ندان زده
دم درین لاله غیر گریبان جامه نیایش بجز در مضاجت بایض دن صبحش سپیده صبح را از نظر انداخته
استین جامه داری شرف مساعده سین کوس لیس املکی نوخته غمزه با چشم شمشادش تیر بند قباخته
و در دربی پروا خستش پیش حال غبار از یگانه حسن فیه از بچه بر زورشش صرف برتن عاشقان پیران
صبر باره نگریه و برآه تماشاش خرقه تاب توان خضر و الیاس هم بچنگی رسیده چون سلسله ذکر سوزان
رشته ستری چند بریان خمیه در هم برین جامه میخواند از سر و لب بطور نمک و تحیر این نمون باو شد
دینو خری عظمت مجرب و خمر که حسن لغز و خمیه دوز که تشبیه طلب از لیسان خط و شاعری آفتاب نمی سپرد
و او تا دلت بنگاه نازش نقش مقبول نمی بندد و سر آرق صبر و قرار دلدادگانش از بچه بر کنده مندی
بر جوان و شامیانه مضبوط آه از دوز و مندنش تلاطم تنه با صد تنه فراق بر جوان پیران در کارخانه خمیه
دورنش عیسی علیه السلام اخذ دست سوزن سانی و عصای کلیم الله حصول رتبه جوشن متانت
لطافت پاکیزگی بچوبه درست کرده اش از پیر و جوان لیسان دلوادگی اش بیک لبندش است
لطفت سر برده دل از کف با و چو تر که از بس حسن در تر که آمده دیدنها کیفیت و ال کل بهار گلزار گل

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
از کتابخانه کتابخانه
المجلسی

دوایر کاشیای خوانش شادمان فلک چرخ و چرخ نام خدا هر طرف و کاشی بصفا سخن با کمال است
نقش آن برای کار قلم مانی و بهر از درجه اختاری پایان سبحان نشد اگر طرح کلی بر آن رنگینی علمی انداز
شاه تماشا بلبل سابران دل باخته گرش شکفتگی همیشه بهار و پرواز گرش نشسته بر آبی چو پیرایه وین بران
بارگران و ندرین آن طالب جان و اگر سفید آبی منگل طامری کشیده و در افحجالت فرجاد را برینج پوشیده
کما طلمانی رشک پشیمانی زرافشان شادمان و حاشیه فقر و طراز از بهار صد شترن نسیم گریان بنگاه
سرمایه صد غور و فعل باریک بنیان جهان تمیز آب آبک بریز جهازش بکیره راه منزل گران بردار
بجوه دل زکشت با انداز دریا طوفان بلا سپیکه کوه شکوه و پهنای ابرش ملم مذوده و صحت صحیح
فران حسن و خندان ایللی ربحا صورت طائر دام نگاه و حشت وحشی برین راه لاک کشیده کاس سفید شفق
و میده صبح امید بر تو پیا لیل لیل صفا می کابی سینه حورتابانی گیلک شش شک صراحی گردن جیحان
سیمین مین و منجل سه طلعان جهان حسن جهان بارفتن خوبی نقش و نگار چمنی آن دکان از دست خنجر
نگار شادمان لسان هر چند بر ساطع شادمان لار تبه می نشیند لیکر از صفت کاه نوازی کناره نمی کر سینه
در تعریف قصار تا بهر ترالع کس گزیر بری پیکر و برین شکار دیده لعل خندان عقیقه برین
کار بهینه و شک سوده سبحان اندک گام تخرنا از رخ زیبا نقاب حجاب برشته کلفت خجالت حیره
قابل دیدن اهل جهان کند نشسته از رشک صفای تن صباحت بارش دریا از موج چنین بکین نگاه نشستن
چالاک تر از گذر از صبا خون قتل سیران با نیتین قبول تحفه طناب تو قوس فرج باعث عار و شرم
و لوح سینه نیم شمال بران زو مند و مقام تخته و شکش هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا عمره
بنا چشمه آسمان بری بضمیمها طلع نشین بر نور سیاه پیرایه عطر و در ریحه بارش اگر یعقوب خنجر
شنیدنی خوش شادمان طراز بوی پیرایه یوسف تسلی نوزیدی رخت نان نبات مردان با ساد فخر
نخاریش رطلی هم بریده که جدا از ان بر بر نما مرفت بار و شنیدنی نیار سیده فی فی در نگاه انصاف تو
باین همه رسیده که تغیر رنگ و غبار خاطر روز بر قدرتی و زید زبان تقریر عین تعریفش در معرکه سخن
سویان سعادت غنچه و براق صفای مضامین ح طراز انش منجل ماه بعد از احب و جو تعریف

دوایر کاشیای خوانش شادمان فلک چرخ و چرخ نام خدا هر طرف و کاشی بصفا سخن با کمال است
نقش آن برای کار قلم مانی و بهر از درجه اختاری پایان سبحان نشد اگر طرح کلی بر آن رنگینی علمی انداز
شاه تماشا بلبل سابران دل باخته گرش شکفتگی همیشه بهار و پرواز گرش نشسته بر آبی چو پیرایه وین بران
بارگران و ندرین آن طالب جان و اگر سفید آبی منگل طامری کشیده و در افحجالت فرجاد را برینج پوشیده
کما طلمانی رشک پشیمانی زرافشان شادمان و حاشیه فقر و طراز از بهار صد شترن نسیم گریان بنگاه
سرمایه صد غور و فعل باریک بنیان جهان تمیز آب آبک بریز جهازش بکیره راه منزل گران بردار
بجوه دل زکشت با انداز دریا طوفان بلا سپیکه کوه شکوه و پهنای ابرش ملم مذوده و صحت صحیح
فران حسن و خندان ایللی ربحا صورت طائر دام نگاه و حشت وحشی برین راه لاک کشیده کاس سفید شفق
و میده صبح امید بر تو پیا لیل لیل صفا می کابی سینه حورتابانی گیلک شش شک صراحی گردن جیحان
سیمین مین و منجل سه طلعان جهان حسن جهان بارفتن خوبی نقش و نگار چمنی آن دکان از دست خنجر
نگار شادمان لسان هر چند بر ساطع شادمان لار تبه می نشیند لیکر از صفت کاه نوازی کناره نمی کر سینه
در تعریف قصار تا بهر ترالع کس گزیر بری پیکر و برین شکار دیده لعل خندان عقیقه برین
کار بهینه و شک سوده سبحان اندک گام تخرنا از رخ زیبا نقاب حجاب برشته کلفت خجالت حیره
قابل دیدن اهل جهان کند نشسته از رشک صفای تن صباحت بارش دریا از موج چنین بکین نگاه نشستن
چالاک تر از گذر از صبا خون قتل سیران با نیتین قبول تحفه طناب تو قوس فرج باعث عار و شرم
و لوح سینه نیم شمال بران زو مند و مقام تخته و شکش هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا عمره
بنا چشمه آسمان بری بضمیمها طلع نشین بر نور سیاه پیرایه عطر و در ریحه بارش اگر یعقوب خنجر
شنیدنی خوش شادمان طراز بوی پیرایه یوسف تسلی نوزیدی رخت نان نبات مردان با ساد فخر
نخاریش رطلی هم بریده که جدا از ان بر بر نما مرفت بار و شنیدنی نیار سیده فی فی در نگاه انصاف تو
باین همه رسیده که تغیر رنگ و غبار خاطر روز بر قدرتی و زید زبان تقریر عین تعریفش در معرکه سخن
سویان سعادت غنچه و براق صفای مضامین ح طراز انش منجل ماه بعد از احب و جو تعریف

دوایر کاشیای خوانش شادمان فلک چرخ و چرخ نام خدا هر طرف و کاشی بصفا سخن با کمال است
نقش آن برای کار قلم مانی و بهر از درجه اختاری پایان سبحان نشد اگر طرح کلی بر آن رنگینی علمی انداز
شاه تماشا بلبل سابران دل باخته گرش شکفتگی همیشه بهار و پرواز گرش نشسته بر آبی چو پیرایه وین بران
بارگران و ندرین آن طالب جان و اگر سفید آبی منگل طامری کشیده و در افحجالت فرجاد را برینج پوشیده
کما طلمانی رشک پشیمانی زرافشان شادمان و حاشیه فقر و طراز از بهار صد شترن نسیم گریان بنگاه
سرمایه صد غور و فعل باریک بنیان جهان تمیز آب آبک بریز جهازش بکیره راه منزل گران بردار
بجوه دل زکشت با انداز دریا طوفان بلا سپیکه کوه شکوه و پهنای ابرش ملم مذوده و صحت صحیح
فران حسن و خندان ایللی ربحا صورت طائر دام نگاه و حشت وحشی برین راه لاک کشیده کاس سفید شفق
و میده صبح امید بر تو پیا لیل لیل صفا می کابی سینه حورتابانی گیلک شش شک صراحی گردن جیحان
سیمین مین و منجل سه طلعان جهان حسن جهان بارفتن خوبی نقش و نگار چمنی آن دکان از دست خنجر
نگار شادمان لسان هر چند بر ساطع شادمان لار تبه می نشیند لیکر از صفت کاه نوازی کناره نمی کر سینه
در تعریف قصار تا بهر ترالع کس گزیر بری پیکر و برین شکار دیده لعل خندان عقیقه برین
کار بهینه و شک سوده سبحان اندک گام تخرنا از رخ زیبا نقاب حجاب برشته کلفت خجالت حیره
قابل دیدن اهل جهان کند نشسته از رشک صفای تن صباحت بارش دریا از موج چنین بکین نگاه نشستن
چالاک تر از گذر از صبا خون قتل سیران با نیتین قبول تحفه طناب تو قوس فرج باعث عار و شرم
و لوح سینه نیم شمال بران زو مند و مقام تخته و شکش هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا عمره
بنا چشمه آسمان بری بضمیمها طلع نشین بر نور سیاه پیرایه عطر و در ریحه بارش اگر یعقوب خنجر
شنیدنی خوش شادمان طراز بوی پیرایه یوسف تسلی نوزیدی رخت نان نبات مردان با ساد فخر
نخاریش رطلی هم بریده که جدا از ان بر بر نما مرفت بار و شنیدنی نیار سیده فی فی در نگاه انصاف تو
باین همه رسیده که تغیر رنگ و غبار خاطر روز بر قدرتی و زید زبان تقریر عین تعریفش در معرکه سخن
سویان سعادت غنچه و براق صفای مضامین ح طراز انش منجل ماه بعد از احب و جو تعریف

نام این آینه نوجوان خمیده رونق دست و گریبان تعلقی برشاند و دارد که صدایش از سما می‌شنود
 به تفسیر معنی یوم توحید بحال کالهنس المنعوش می‌تغفلت برمی آرد و همان آینه در میان آسمانی است
 که از پند زده سپیده صبح در این جلوه گر با کیفیت شاه جهان دوم فرمیده نظر هنگام ربط عینه زو بار و چنان
 می‌ناید که دوازده سر ایامی عروس آبادی رسم نبات میگرداید هرگاه به غش می‌وزد و بهلوان چون سینه است
 که رنگ شاد رفتن می‌بازد و آینه‌ای که در بای نور از روی آب صفا بر نیخ و چشم بد و در عینه زده
 طرفه شاد و پسندست که سر بر این صبا نگر که آبی آسمان سبج و بلار احد از ان شب تا سحر چشم بچوب
 راحت آتشگر دیده و شاهدان نزاکت تو امان دلستان بعد آرزو باران زش گردن جان پسندید
 و رنگ در کبریده در تعریف **جوهگان** سحان الله عقاد دست ختم برین پاک سرستان شسته سیر
 است و در پیری و پیشروان خود تا جان عزیزند از دور فروغ شریعت از جاده حقیقت پائین می‌کنند
 مصلحا مساجد از جمعه جماعت آنهار و نوق تازه و چهره نورانی هر یک از محله مطلق العنان از زنجیرانی الله
 کارسیر بارانها که عبارت از سبج و سبج است هنگام توجبان نابوصل می‌وزد ترتیبات قرآنی است و یک
 در گذشتن آنها از فهمراط المستقیم که بنده حشر نامی آنها موند از است چون کسانی هرگز نشسته اند
 در دوزخ بر یک کاری از شریک نباری نیاز و در کارخانه صنعت آنها آفتاب صبح از خطوط شعاع
 ناز و نو و در دست ساز و در تعریف **آینه گداز** از آینه گدازان طرفه نیست **آینه گداز** شین از نده لفظ یک
 بر سندان از ان برمی آید و سر حوضی نهنگان سیه جوده آهن از شاور و بجا آتش گرفته ناز از مقابل
 نهنگان یا دمی که بدترین حدادان اینهمه تراشیده که حدید سخت و خشن باب پیرایه قابلیت صوگری
 آهسته مردم را شتاق خریداری میگرداند و هنگام شعله آفرینها از سینه کانون سامان طور
 بجلوه ظهور میرساند تنقیر و سنان ساخته آنها در حرکت نرم تشبیه جریعت سوزی و پیکان درست کرد
 آنها را بوجه صفا کالچکه دوزی و میکه ربط و دانه آتش آفرینی امبر و کانون محبت برگشته
 ناباچ که می‌شیت که بخوردان شیر لب بر پستان و گداز شسته الغرض دعوی تعریف آنها این مرکز و
 ماناست یادیده بر آفتاب و خورشید و در تعریف **کانون** و در کانون طر و سی طرفه شعله با

در آن عیان ساخته از ماه پنبه پاره و از کواکب زیر سی برست ارد که از گریبان شب سیاهی طر و صید
 سنج برآید و تاثیر موای که چون ماه آسمان حسن وستان است که چون شیان در طریقه اعیان شک دی
 رنگین است در تعریف پیکار زوی تنگ باز سر ایماز که هر یکی از خیل هوادش پشت یازن
 سخت و تنگ است و بکار دانشکار قانع رشته قبول حکومت سلیمان فی الصمدان تقریر حشاش سحران
 بیان عشر غیر گلگونی رخسار غنای تمام و نگار و شنیدن تقریر باعد و بت بش و شکر از شنیدن برای لودا
 تلخ عیش جان و دوباره سجان البته طریقه نادره کار است که نشه را بهوارک منتهی مرغ هوادای دلم
 دانه رشته پامی انگشت جستم بدور کاغذ دوش بر روی هوا بپلوان پهن سینه است که مال است باج
 حریفان آه سیر و در باسی بکار چون شتم قنانش که دوبار اندر کارگاه نازند و نیز صید و دو جنب جانور
 پروازش در چشم ما خور انم و لطیف طره او ز نفس انگشتی تنگین هوشتان ل بوده نگاه نظاره ستایش
 رویش دیدن از بس شوق سرشار نشسته و بالادیش چون که بدمش ما معرکه نرم سر کاست از تیر سیاه ستایش
 اند از زرق خنجرش که کاست شام پری سیکر عیارت از است که بر تخت هوا قصد آمان می یابد
 و زهره جبین گفتن با و سر او را که بنگاه و در بین مهر تب ساره می نماید زوی از اجدانی که ماندک مایه عا
 در می یابد و اوصاف هوای آسمان در سر بر از انقاد امر بر می تابند نام امزد که رخ سرشته از هوا
 چون بارش غازه پرده و دیده تماشای معیت قوش و قرح نظرنده خسته از بسکه رسادگی با طبع سوز
 غره سوال مشابیه اردواید و ارش هر روز با سرست عید شب می آرد دم پیش تبار گهای یکن
 نازنینان صرف کرده اند که کار کشید بشش لاسای زرد مندان می نماید و اقلیم حکومت شده سخت نشین
 است که بخونریز می ست چرخ شایقان لبری سیف و پد تعریف انداز سن بندش گلو له رشته رنگین آن
 و کان بان صدقه تیر و لسان هزار گفتگو و زولیده بیان سه دیده با وقت اه زقارش با عیش
 طول گفتار سن به شوقش از چار پای سرو جوان به در زرقش لال طالب جان النون با صحنه
 که نریاده تعریف و کان می فروش میگو و اند به قیام لبر زوی که سازه عازر
 فراموش طوطی امرا پندیده کامر امرا پندیده می فروش میاید و رسانده با صحنه کار و لود و پرواز و کشته

در آن عیان ساخته از ماه پنبه پاره و از کواکب زیر سی برست ارد که از گریبان شب سیاهی طر و صید
 سنج برآید و تاثیر موای که چون ماه آسمان حسن وستان است که چون شیان در طریقه اعیان شک دی
 رنگین است در تعریف پیکار زوی تنگ باز سر ایماز که هر یکی از خیل هوادش پشت یازن
 سخت و تنگ است و بکار دانشکار قانع رشته قبول حکومت سلیمان فی الصمدان تقریر حشاش سحران
 بیان عشر غیر گلگونی رخسار غنای تمام و نگار و شنیدن تقریر باعد و بت بش و شکر از شنیدن برای لودا
 تلخ عیش جان و دوباره سجان البته طریقه نادره کار است که نشه را بهوارک منتهی مرغ هوادای دلم
 دانه رشته پامی انگشت جستم بدور کاغذ دوش بر روی هوا بپلوان پهن سینه است که مال است باج
 حریفان آه سیر و در باسی بکار چون شتم قنانش که دوبار اندر کارگاه نازند و نیز صید و دو جنب جانور
 پروازش در چشم ما خور انم و لطیف طره او ز نفس انگشتی تنگین هوشتان ل بوده نگاه نظاره ستایش
 رویش دیدن از بس شوق سرشار نشسته و بالادیش چون که بدمش ما معرکه نرم سر کاست از تیر سیاه ستایش
 اند از زرق خنجرش که کاست شام پری سیکر عیارت از است که بر تخت هوا قصد آمان می یابد
 و زهره جبین گفتن با و سر او را که بنگاه و در بین مهر تب ساره می نماید زوی از اجدانی که ماندک مایه عا
 در می یابد و اوصاف هوای آسمان در سر بر از انقاد امر بر می تابند نام امزد که رخ سرشته از هوا
 چون بارش غازه پرده و دیده تماشای معیت قوش و قرح نظرنده خسته از بسکه رسادگی با طبع سوز
 غره سوال مشابیه اردواید و ارش هر روز با سرست عید شب می آرد دم پیش تبار گهای یکن
 نازنینان صرف کرده اند که کار کشید بشش لاسای زرد مندان می نماید و اقلیم حکومت شده سخت نشین
 است که بخونریز می ست چرخ شایقان لبری سیف و پد تعریف انداز سن بندش گلو له رشته رنگین آن
 و کان بان صدقه تیر و لسان هزار گفتگو و زولیده بیان سه دیده با وقت اه زقارش با عیش
 طول گفتار سن به شوقش از چار پای سرو جوان به در زرقش لال طالب جان النون با صحنه
 که نریاده تعریف و کان می فروش میگو و اند به قیام لبر زوی که سازه عازر
 فراموش طوطی امرا پندیده کامر امرا پندیده می فروش میاید و رسانده با صحنه کار و لود و پرواز و کشته

در آن عیان ساخته از ماه پنبه پاره و از کواکب زیر سی برست ارد که از گریبان شب سیاهی طر و صید
 سنج برآید و تاثیر موای که چون ماه آسمان حسن وستان است که چون شیان در طریقه اعیان شک دی
 رنگین است در تعریف پیکار زوی تنگ باز سر ایماز که هر یکی از خیل هوادش پشت یازن
 سخت و تنگ است و بکار دانشکار قانع رشته قبول حکومت سلیمان فی الصمدان تقریر حشاش سحران
 بیان عشر غیر گلگونی رخسار غنای تمام و نگار و شنیدن تقریر باعد و بت بش و شکر از شنیدن برای لودا
 تلخ عیش جان و دوباره سجان البته طریقه نادره کار است که نشه را بهوارک منتهی مرغ هوادای دلم
 دانه رشته پامی انگشت جستم بدور کاغذ دوش بر روی هوا بپلوان پهن سینه است که مال است باج
 حریفان آه سیر و در باسی بکار چون شتم قنانش که دوبار اندر کارگاه نازند و نیز صید و دو جنب جانور
 پروازش در چشم ما خور انم و لطیف طره او ز نفس انگشتی تنگین هوشتان ل بوده نگاه نظاره ستایش
 رویش دیدن از بس شوق سرشار نشسته و بالادیش چون که بدمش ما معرکه نرم سر کاست از تیر سیاه ستایش
 اند از زرق خنجرش که کاست شام پری سیکر عیارت از است که بر تخت هوا قصد آمان می یابد
 و زهره جبین گفتن با و سر او را که بنگاه و در بین مهر تب ساره می نماید زوی از اجدانی که ماندک مایه عا
 در می یابد و اوصاف هوای آسمان در سر بر از انقاد امر بر می تابند نام امزد که رخ سرشته از هوا
 چون بارش غازه پرده و دیده تماشای معیت قوش و قرح نظرنده خسته از بسکه رسادگی با طبع سوز
 غره سوال مشابیه اردواید و ارش هر روز با سرست عید شب می آرد دم پیش تبار گهای یکن
 نازنینان صرف کرده اند که کار کشید بشش لاسای زرد مندان می نماید و اقلیم حکومت شده سخت نشین
 است که بخونریز می ست چرخ شایقان لبری سیف و پد تعریف انداز سن بندش گلو له رشته رنگین آن
 و کان بان صدقه تیر و لسان هزار گفتگو و زولیده بیان سه دیده با وقت اه زقارش با عیش
 طول گفتار سن به شوقش از چار پای سرو جوان به در زرقش لال طالب جان النون با صحنه
 که نریاده تعریف و کان می فروش میگو و اند به قیام لبر زوی که سازه عازر
 فراموش طوطی امرا پندیده کامر امرا پندیده می فروش میاید و رسانده با صحنه کار و لود و پرواز و کشته

[illegible]

[illegible][illegible]

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۳	سرا	۲۱	۳۴	صحنه	۱۸	۱۳	کباشاد	۱۳	۱	کباشاد	۱۳
۵	مقر	۱۰	۲۶	آید	۱۸	۱۴	دوست	۱۴	۲	دوست	۱۴
۶	انشار	۱۰	۱۹	دوخان	۱۹	۲۰	یدر	۲۰	۳	یدر	۲۰
۷	هین	۱۳	۲۶	درو	۲۰	۳۵	حسن	۶	۴	حسن	۶
۸	نامرور	۳	۸	وآن	۸	۳۶	نزد	۳۶	۵	نزد	۳۶
۹	بهیضا	۹	۱۰	بار	۱۰	۴۰	برافزار	۴۰	۶	برافزار	۴۰
۱۰	نمینه	۱۴	۱۳	نکته	۱۳	۴۱	صنیر	۴۱	۷	صنیر	۴۱
۱۱	گرنید	۱۱	۱۸	سپند	۱۸	۴۲	حسته	۴۲	۸	حسته	۴۲
۱۲	مجل	۲۸	۱۳	نشیند	۱۳	۴۳	مدوسد	۴۳	۹	مدوسد	۴۳
۱۳	عظمت	۱	۲۰	بادداع	۲۰	۴۴	دم نشیند	۴۴	۱۰	دم نشیند	۴۴
۱۴	نمکن	۲۹	۲۱	پرستی	۲۱	۴۵	پوشش در	۴۵	۱۱	پوشش در	۴۵
۱۵	عیش نشاط	۲۱	۲۱	جوشش	۲۱	۴۶	انگن	۴۶	۱۲	انگن	۴۶
۱۶	بالق	۹	۳۱	مچنیده	۳۱	۴۷	سغید	۴۷	۱۳	سغید	۴۷
۱۷	پر	۱	۲۱	مقرن	۲۱	۴۸	مغم	۴۸	۱۴	مغم	۴۸
۱۸	زراوند	۳۲	۵	عشق ملکی	۵	۴۹	تربیب	۴۹	۱۵	تربیب	۴۹
۱۹	بکریس	۲۱	۱۳	هرت	۱۳	۵۰	بصرت	۵۰	۱۶	بصرت	۵۰
۲۰	نارین	۱۳	۱۳	انذار	۱۳	۵۱	وعرض	۵۱	۱۷	وعرض	۵۱
۲۱	آز	۵	۳۸	ناخو	۳۸	۵۲	عناذهر	۵۲	۱۸	عناذهر	۵۲
۲۲	سرایا	۱۰	۳۳	کتب	۳۳	۵۳	جان	۵۳	۱۹	جان	۵۳
۲۳	گرفان	۱۹	۲۱	سیرد	۲۱	۵۴	تقریر	۵۴	۲۰	تقریر	۵۴
۲۴	گلشن	۱	۳۴	دکانش	۳۴	۵۵	کیمرانی	۵۵	۲۱	کیمرانی	۵۵
۲۵	مزت	۹	۳۴	گذاره	۳۴	۵۶	است	۵۶	۲۲	است	۵۶
۲۶	نقاش از	۱۳	۴	سنه	۴	۵۷	فردوس	۵۷	۲۳	فردوس	۵۷
۲۷	ربابینه	۱	۱۳	نار	۱۳	۵۸	عجالی	۵۸	۲۴	عجالی	۵۸
۲۸	ازدادن	۱۳	۱۳	پودن	۱۳	۵۹	کشیده	۵۹	۲۵	کشیده	۵۹
۲۹	جروبی	۴	۱۳	باریکی	۱۳	۶۰	خونی را	۶۰	۲۶	خونی را	۶۰
۳۰	مومعه	۱	۳۶	دین	۳۶	۶۱		۶۱	۲۷		۶۱
۳۱	نور	۱۰	۱۳	استغاث	۱۳	۶۲		۶۲	۲۸		۶۲
۳۲	نی زبان	۱۳	۱۳	استغاث	۱۳	۶۳		۶۳	۲۹		۶۳

१९१५

۸۹۱۵۵۲۴۱
 ۲۶۰۱
 ۸۹۱۵۵۲۴۱
 ۲۶۰۱
 خاص بازار

Date	No.	Date	No.